

ابن خلدون و فلسفهٔ تاریخ^(۱)

ابن خلدون از جمله مؤلفین و دانشمندانی است که به ثبت تذکره زندگانی خود اهتمام ورزیده و قسمت عمدهٔ شرح حال خود را تا وقایع سنه ۷۹۷ هجری یعنی حدود ۱۲ سال قبل از وفاتش آورده و بعداً هم آنرا تکمیل کرده است. پس برای برخوردن به تفصیل عمر او باید در اولین مرحله بدانجا مراجعه شود ولی چون با کمال تأسف بدانت کتاب که بتاریخ الحاق شده دسترسی پیدانکردم ناچار از تحقیق جزئیات سوانح حیات او منصرف شدم و به نقل مختصری از منابع دست دوم نظیر آداب اللفه جرجی زیدان و دائرة المعارف بستانی و قاموس الاعلام شمس الدین سامی و معجم المطبوعات الیان سرکیس و کتاب دکتر طه حسین که ذکر آن بیاید و نظایر آنها اکتفا نمودم تا خواننده را پیش از مطالعه تعلیمات و عقاید او اطلاعی اجمالی در باب زندگانی او حاصل آید.

نام و نسب ابن خلدون را مختلف ضبط کرده‌اند که شاملترین آن ابو زید محمد بن محمد بن محمد بن الحسن بن جابر بن محمد بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن خلدون یا بنا به ضبط طه حسین ابو زید ولی الدین عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن الحسن بن جابر بن محمد بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن خلدون بوده ولی ملخص اسم او در ابتداء کتاب تاریخ یعنی در آغاز مقدمه در نسخی که دیده‌ام اینطور مسطور است: چنین گوید بنده فقیر... عبدالرحمن بن محمد بن خلدون حصرمی.

نسبتش ب عرب یمن میرسد و نیاگانش در حضر موت عربستان مقیم بودند که در اواخر قرن شوم هجری یعنی بعد از نفوذ عرب به اندلس (اسپانیا) در آنجا به شهر اشبیلیه (۲) مهاجرت کردند و بعد در حدود قرن هفتم از آنجا به تونس در افریقا انتقال یافتند و ابن خلدون در شهر تونس بتاریخ غره رمضان سال هفتصد و سی و دو هجری قمری تولد یافت. تحصیلات او در علوم و فنون اسلامی از صرف و نحو و علم القرآن و شعر و ادب در نزد پدر و بعضی از اجله علمای وقت انجام یافت. پدر و مادرش در طاعونی که بسال ۷۴۹ در آنسامان بروز نمود در گذشتند و او از همان دوره جوانی زندگانی پر حادثهٔ خود را شروع کرد. تفصیل این زندگانی بر بیچ و خم را که از ۷۳۲ تا ۸۰۶ یا ۸۰۸ یعنی مدت هفتاد و

۱ - هیئت تحریریه نشریه از استاد ارجمند آقای دکتر رضا زاده شفیق که این مقاله را موفقی که در تیریز تشریف داشتند بقاضای ادارهٔ دانشکدهٔ ادبیات بافراهم نبودن وسایل تحقیق و تتبع برای درج در نشریه تهیه فرموده‌اند بدین وسیله سپاسگزاری مینمایند.

چهار سال طول داشت و در این مدت سوانح مهم از قبیل مسافرنهای اختیاری یا اجباری در نواحی دور از اندلس و تونس و الجزایر تامصر و آسیای صغیر و ارتباط با سلاطین و ملوک و امراء و تصدی مناصب و افتادن در جریانات سیاسی عصر و مدو جزر زندگانی از سفارت و وزارت و نفی و حبس باوروی داد فرصتی بهتر و حوصله‌ای بیشتر در خوراست و در این موقع تنها بحکم مالایدرک کله^۱ لایترک کله خلاصه‌ای بوجه ذیل نقل میشود:

جوانی بیست ساله بود که به منصب کتابت سلطان تونس ابواسحق ابراهیم الثانی المستنصر (۷۷۰ - ۷۵۱) از ملوک بنی حفص نایل شد، بعد از دو سال یعنی بتاریخ ۷۵۵ از طرف ابوعنان (۷۵۹ - ۷۴۹) حکمدار فاس از سلسله بنی مرین بفاس جلب شد و مورد عنایت و اعتماد خاص او واقع گشت و بمنصب عالی گماشته شد بعدیکه حاسدانی براورشک بردند و کمر دشمنی او را به میان بستند و در پیش حکمدارچندان سعایت کردند تا فرمان زندانی کردن او را صادر کرد و او تا مرگ سلطان در زندان بماند تا اینکه بحکم ابوسالم ابراهیم مرینی (۷۶۲ - ۷۶۰) که در این تاریخ حکومت فاس را باستیلای خود در آورده بود دو باره بمقام کتابت رسید. باید گفت که در این وقعه و وقایع مشابه که بعداً باو رویداد خودش هم بکلمی بی گناه نبوده و از مواضعها و دسایس سیاسی و تحریکات بدش نیامده است. بعد از مدتی در حدود سال ۷۶۴ باندلس رفت و سلطان ابوعبدالله که مقرش در غرناطه (۱) و از ملوک بنی احمر بود چنانب او را گرامی داشت و اعزازش کرد و سال بعد او را بعنوان سفارت نزد بیدرو (پطرو) پادشاه قشتاله (۲) فرستاد که مورد اکرام پادشاه مزبور واقع شد. در موقع اقامت در اندلس (اسپانی) شهرها و نقاطی را نظیر سبتة (۳) و جبل الفتح یا جبل الطارق نیز دیدن کرد. بی نگذشت بسوق پیش آمدها از اندلس بسوی مغرب (افریقا) عزیمت نمود و بشهر بجایه (۴) در الجزایر از طرف سلطان ابوعبدالله که تازه حکومت آند بار را بدست آورده بود مورد الطاف و احترام واقع گشت و بمنصب صدارت نایل گردیده. بعد ابوالعباس از ملوک تونس (۷۵۱-۷۵۰) صاحب قسطنطنیه (۵)

۱- Grenade

۲- Castella

۳- Ceuta ضبط اسپانیایی سبتة که دماغه شرقی شبه جزیره شمال مراکش و قسمت مستعمره

اسپانیا را تشکیل میدهد این است یعنی سبتة با بقاء مثنایه است نه سبتة با بقاء موحده که دور نیست در قدیم تصحیف رو داده باشد.

۴- Begey-Bougie از شهرهای داخلی الجزایر.

۵- Constantin از شهرهای الجزایر.

که ابو عبدالله را از بین برده بجای او نشسته بود از او استقبال شایان نمود و به ندیمی خود پذیرفت. سپس ابو جهم موسی الثانی از بنی زیان (۷۸۸-۷۵۴) صاحب تلمسان (۱) او را جزو مقربان دربار خود قرارداد و به منصب حجابت برگزید.

بین سنوات ۷۷۰ و ۷۷۴ را در حرکت میان بلاد مختلف و انتصاب بامراء متمد و انتصاب بشغل‌های متنوع گذراند و به مراکش و اندلس رفت تا دوباره به الجزایر برگشت و با اهل و عیال خود در تلمسان سکنی گزید و در خارج آنجا در قلمه بنی سلامه واقع در ایالت وهران (۲) مدت چهار سال اقامت جست و در آنجا بود که تالیف تاریخ معروف خود را آغاز نمود.

در حوالی سال ۷۸۰ بحکم ازوم که از آن جمله حاجت بکتب بود باز به تونس برگشت و بوجه معمول از طرف سلطان و امراء محل با جلال و اعزاز پذیرائی شد ولی بار دیگر محسود حاکمان و سماعت مخالفان واقع و در روز گارش آشفته گشت و ناچار با اجازه سلطان در حدود ۷۸۵ بهزم دیار مصر و زیارت کعبه موطن خود راترک کرد و با سکندریه رفت و چون به موسم بمکه رسید از حج آنسال باز ماند.

شهرت ابن خلدون پیش از این در دیار مصر پیچیده بود و در ورود با استقبال شایان روبرو شد و از طرف سلطان مصر ملک الظاهر سیف الدین برقوق (۷۶۲-۷۸۴) از سلسله ممالیک بر جی یا چرا کسه مصر بمقام قاضی القضاتی مذهب مالکی منتصب گردید و در جامع ازهر بنای تدریس نهاد. در این موقع یکی از حوادث مولم زندگانی او رخ داد یعنی کلیه افراد خانواده او که بموجب دعوت خودش از تونس بمصر عزیمت کرده بودند بر سر راه در دریا غرق و نابود شدند. این وقعه فجع او را به کناره گیری از اشغال سیاسی و امور دنیوی سوق نمود و اوقات خود را بتعلیم و تالیف حصر کرد از جمله شرح حال خود را در سال ۷۹۷ برشته تحریر آورد و با حوادث همان سال هم پایان داد و بعد از زیارت مکه در سال ۷۸۹ باز بقاهره برگشت و به اتمام تالیفات خود پرداخت و کتاب تاریخ خود را که شاهکار اوست با تمام رسانید. در تاریخ ۸۰۲ که سلطان مصر ناصر الدین فرج را (۸۰۸-۸۰۱) که بهزم قتال بانیمور لنگ حرکت میکرد التزام نمود و در دمشق از طرف تیمور محاصره گشت و اسیر افتاد ولی تیمور نیز جانب او را گرامی داشت و او را آزاد و مخیر ساخت و او بمصر برگشت و بمطالعه و تدریس وزهد پرداخت تا اینکه بسال ۸۰۶ (یا بروایتی ۸۰۸) در هنتادو

۱-Tlemcen از شهرهای الجزایر نزدیکی اوران.

۲-Oran شهر بندری معروف الجزایر.

چهار سالگی در قاهره از این سرای سپری درگذشت و بدین ترتیب يك عربی آرام پرتلاطم که بافضل و دانش و تحقیق و تتبع مشحون بود بیابان رسید و بقول خودش که گفته است: «اسرفن فی هجری و تعذیبی» از درد هجران ورنج مردمان رهایی یافت.

ابن خلدون تألیفات متعدد داشته و شهرم میسروده و اشخاصی را مانند هوادارش وزیر عمر بن عبدالله مدح کرده است که در این مختصر نوغل در همه آن آثار مبسور نیست. امام مهم ترین تألیف او که الحق شهرتش هم از آنست کتاب تاریخ اوست که معمولاً آنرا «تاریخ ابن خلدون» نامند و در واقع عنوانی که مؤلف بآن داده عبارتست از «کتاب العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطانات الاکبر». این عنوان دراز در حقیقت محتویات کتاب را اشاره کرده است و بخصوص آن اقسام کتاب که مربوط بتاریخ مغرب یا بلاد قسمت غربی افریقا و بالخاصه بربرهاست حاوی اخبار نا در از آ زمان و از آن مکانست و از این حیث اهمیتی بسزادارد و از مأخذ های مهم تاریخ قدیم آن نواحی و نواحی اسپانیا بشمار میآید. تألیف این کتاب مهم که بالغ بر هفت جلد است بطوریکه اشارت رفت بین سالهای ۷۷۰ و ۷۸۹ بتفاریق ایام و در عین تهاجم حوادث و اکنار و آلام بعمل آمد و یادگاری نفیس از مؤلف بماند.

این تألیف از يك مقدمه و سه کتاب مرکبست. جزء اول بعد از دیباچه به مقدمه ای بسیار گرانبها و عمیق اختصاص یافته که «مقدمه ابن خلدون» معروفست و آن در واقع مرکب از دیباچه و کتاب اوست و در این قسمت است که تعلیمات و عقاید مؤلف در فلسفه تاریخ و علوم اجتماعی آمده و این کتابست که مایه و پایه مقاله حاضر را تشکیل میدهد. از دو کتاب دیگر که متن کتاب را تشکیل میدهد اولی در اخبار عرب و دومی در اخبار بربر است و در خاتمه کتاب مستقلاً در شرح حال خودش تصنیف کرده بنام «رحلة ابن خلدون فی المغرب و المشرق» چنانکه اشارتی بدان در فوق بروت.

مقدمه ابن خلدون از قدیم بین علمای مسلمین با اهمیت تلقی شده و در عداد کتب مهم بشمار آمده و از صد و پنجاه سال باینطرف جلب نظر خاور شناسان مغرب زمین را هم کرده و بزبانهای اروپائی ترجمه گشته است که معروفترین آن ترجمه بزبان فرانسویست بدست مستشرق معروفده سلان (۱).

خاور شناسان مانند شولتز و سیلوستردسای و فن کرامر و فلینت و فره رووده بوئر و آلتامیرا و اوار و کزانوا (۱) و امثال آنان در عقاید و تعلیمات ابن خلدون فحص و پژوهش بعمل آورده اند که از آنجمله تنها کتاب فلینت در این موضوع در اختیار منست و در ضمن کتاب سودمند دکتر طه حسین مؤلف نامی مصری تحت عنوان «فلسفه ابن خلدون الاجتماعية» که سابق در تصرف مرحوم مفقور حجة الاسلام شریعت سنگلجی بوده و بخط آن مرحوم موشح است و اکنون جزو کتب متعلق به دانشکده ادبیات تبریز است هم مرا نصیب گردید و مورد استفاده واقع شد.

با این وصف اهمیت و ارزش مقدمه ابن خلدون بطوریکه شایسته است هنوز چه در عالم اسلام و چه در مغرب زمین معلوم نگشته، مخصوصاً در مغرب زمین فقط معدودی خاور شناسان دانشمند هستند که به مقام این مؤلف اسلامی پی برده اند و گرنه عامه مردم حتی علمای قوم از تقدم صاحب مقدمه غافلند و در تحصیلات یا تألیفات خویش هنگامیکه از بانیان فلسفه تاریخ نام میبرند معمولاً از هیکل فیلسوف آلمانی یا ویکو فیلسوف ایتالیایی و امثال آنان و چون از مؤسسان علم الاجتماع نام میبرند از اگست کنت فرانسوی (۲) و نظایر او یاد میکنند و نمیدانند که این دانشمند اسلامی در حدود پنج قرن پیش از آنان نخستین پیروزی این دو علم را کرده نهایت اینکه اخبار و آثارش با صاحب تحقیق بخصوص محققین فرنگ تا این اواخر مجهول مانده است.

میدانیم فلسفه علمی است که از مسائل کلی و اصولی و امور عامه و حقیقت اشیا بحث میکند. پس فلسفه تاریخ اصول و قوانین کلی تاریخ و موازین اساسی حیات اجتماعی بشر را مورد امان نظر قرار میدهد و بجزئیات نظیر اینکه کدام پادشاه بفلان جا رفت و کدام سرزمین را طغیان سیل ویران کرد و باروت کی اختراع شد و نام مکتشف امریکا و شرایط صلح ترافالگار چه بود نمی پردازد بلکه اصول کلی جریان حوادث عالم و ترقی و انحطاط امم را رسیدگی و علل واقعی جزو مند تاریخ عالم و نتایج و هدف را فحص و تدقیق میکند و تاریخ جهان را بنظر شامل مینگرد و عالم و حوادث تاریخی آنرا از نظر وحدت می بیند و در نتیجه اینگونه مطالعه کلی و تحقیق اصولی بقوانین و احکام تاریخی میرسد و اگر جزئیات وقایع را در نظر بگیرد فقط از لحاظ مقایسه

۱- Schulz, Silvestre De Sacy, Von Kramer, Flint, Ferrero, De Boer, Altamira, Huart, Casanova

۲- Hegel, Vico, A. Comte

آنها واستخراج همان قوانین و احکام است لاغیر. مثلا توان گفت نویسنده مشهور فرانسوی منتسکیو که کتابی در علل اساسی ترقی و انحطاط دولت قدیم روم تألیف کرده است بیشتر فلسفه تاریخ پرداخته زیرا در آن کتاب جزئیات وقایع را مانند شرح حال سزار یا جنگهای «پونی» (فنیقی) یا حوادث روم غربی و شرقی را در نظر نگرفته و بشرح مسائل محلی و محدود بزمان و مکان معین پرداخته بلکه اصول جریان تاریخ رم و هدف و نتایج آنرا منظور داشته و در آن میان مخصوصا نظرش درك و كشف علل کلی و قوانین و اصولی بوده است که بواسطه آنها بدانیم آیا چرا و بچه جهات دولت رم آنچنان ترقی و آنچنان تنزل کرد.

یکی دیگر از فلاسفه متاخر میتوان بوکل (۱) انگلیسی را نام برد که او را میشود این خلدون عصر اخیر نامید زیرا او نیز در مقدمه «تاریخ تمدن انگلستان» بحثی عمیق در اصول تمدن و علل کلی جزو مدتاریخ و پیشرفت و انحلال اقوام و ترقی و انحطاط ملل نموده و شواهدی زیاد آورده است. از یک لحاظ توان گفت اینگونه اشخاص که تاریخ را از نظر فلسفی دیده اند کم نبودند و دانشمندانی از زمان افلاطون و ارسطو تا زمان مادر این موضوع مهم کما بیش اظهار نظر میکردند ولی چون جهات مختلف امور را جمعاً منظور داریم ابن خلدون بود که اولین بار موضوع را جنبه خاص علمی بخشید و از اینراه گوی سبقت را ربود و درچنان زمانی که از تمدن امروزه مغرب زمین خبر زیادی نبود با یک نظر محیط علمی بمطالعه تاریخ جهان پرداخت.

سه فکر و نظر استاد در آغاز مقدمه یعنی در دیباچه بخوبی جلوه گراست. در اینجا شاید اولین بار در تاریخ بشر باشد که ابن خلدون به مطالعه ماهیت و غایت و اصول و شرایط علم تاریخ برمیخیزد و بصراحت میگوید که تاریخ فقط نقل اخبار و شرح قلب احوال نیست بلکه لازمت در باطن جریان تاریخ نگریسته و علل عمیق و واقعی حوادث جسته شود. بسا از مورخان بزرگ اسلامی اخبار را بنام تاریخ فراهم آوردند و اشخاص بیمایه آنها را توأم با اخبار و قصص راست و دروغ آگنده کردند و تاریخ عبارت از مجموعه افسانه مخلوط با اخبار گردید ولی در علل و اساس وقایع و هدف و نظام کلی حوادث دقیقی عمیق بکار نبردند. مورخین نامی مانند ابن اسحق و طبری و ابن الکلبی و واقدی و مسعودی تواریخ ایام را گرد آوردند و آثار آنان مرجع انام واقع شد و برخی بتواریخ خاص اقوام و ممالک معین پرداختند مانند ابوحنیان مورخ اندلس و دولت اموی و ابن الرقیق مورخ افریقا و دولتیکه در نیروان (۲) بود ولی کسی نپرسید آیا

۱- Buckle

۲- Cyrena

علل و غایت آن وقایع چه بود. حتی بعضی مورخین مانند ابن رشیق از تاریخ اکتفایه ذکر اسماء ملوک کردند. تاریخ اصول و قوانین و علل و اسباب و هدف و نتایج و احکام دارد و از اینراه میتوان تاریخ را در ردیف علوم فلسفی بشمار آورد.

ابن خلدون بعد از مطالعه اینگونه آثار و در نتیجه تفکر و مطالعه در تاریخ کتابی تازه و سبکی تازه آورد و در باب آغاز دول و تمدن آنها علت‌هایی ذکر کرد یعنی در شرح و تبویب وقایع بقول خودش مسلکی غریب و مذهبی عجیب و روشی تازه ایجاد کرد و بجای نقل ساده اخبار و حوادث احوال عمران و تمدن را مطالعه و شرح کرد و از عوارض ذاتی اجتماع انسانی بحث نمود و باین نظر تاریخ خود را مرکب از یک دیباچه و سه کتاب تصنیف کرد در دیباچه از فضل علم تاریخ و اشتباه مورخین و در کتاب اول از عمران و تمدن و از عوارض ذاتی آن نظیر تشکیل حکومتها و مسائل اقتصادی و کسب و معاش و صنایع و علوم و علل و اسباب اینها سخن بمیان آورد. در کتاب دوم از اخبار عرب و در کتاب سوم از اخبار بربرها بحث کرد و باین ترتیب اهمیت علم تاریخ و روش تحقیق تاریخی را معین نمود و تاریخ را از جرگه افسانه و اساطیر بدر آورد و در ردیف علوم بنشانند.

تاریخ فن ارجند است که ما را باحوال امم ماضیه واقف میسازد و از سیرت انبیاء و سیاست دول مطلع میکند تا از زندگی و تجارب گذشته پند گیریم ولی برای این مقصود مأخذهای منمذد و اطلاعات وسیع و حسن نظر و رعایت حق و اجتناب از باطل و اطلاع از قواعد سیاست و طبیعت عمران و احوال اجتماع انسانی و وقوف بطبایع کائنات و امان نظر در روایات و بصیرت در سنجش اخبار لازمست تا مورخ از ذکر اخبار بی اساس و قصص باطل و روایات متناقض چنانکه بعضی مورخین کردند مصون ماند و بحقایق برخورد و تالیفش ارزش علمی داشته باشد.

بعد از ذکر این مطالب که نظرش تربیت ذهن و تبه خواننده نسبت با اهمیت و معنی و هدف تاریخ است مؤلف وارد امثله عجیب و جالب توجهی میشود و از روایات خرافی و وقایع مستحیل که بنام تاریخ بخورد مردم داده‌اند نمونه‌هایی می‌آورد و با آن امثله آشکارا نشان میدهد چگونه مورخین اباطیل متناقض و حکایات غلط را بهم بافته و اذهان بشر را بنام تاریخ مشوب ساخته‌اند.

بعد از این مقدمانست که ابن خلدون به تفصیل وارد بحث در طبیعت عمران و راه رشد تمدن و فرهنگ انسانی میشود و از حالات بدارت و حضارت و قدرت و انحطاط و کسب و معاش و علوم و صنایع جامعه انسانی و علل و اسباب آن بحث میکند.

تاریخ علمی است و موضوع آن عمران و تمدن بشری و اجتماع انسانیت و این علم مانند علوم دیگر مسائلی دارد که یکی بعد از دیگری عارض آن میگردد و مجموع آن مسائل حوادث و وقایع عالم انسانی را تشکیل میدهد. علم در لغت بمعنی دانستن است و هر فردی که مطالبی را بداند از این لحاظ علم دارد ولی در اصطلاح و قوف ذهن به حقایق است مبتنی باصول منطق و موضوع و قواعد و احکام و علل و نتایج مرتب. منظور ابن خلدون برخلاف آنچه فاضل مصری طه حسین حدس میزند همین علم اصطلاحی است. عبارات مکرر در مقدمه این معنی را آشکارا اثبات میکند حتی در خود دیباچه همین نظر را در آغاز گوشزد میکند و در بحث از تاریخ گوید: «وفی باطنه نظرو تحقیق و تملیل للمکائفات و مبادئها دقیق و علم بکیفیات الوقایع و اسبابها عمیق فهو لذلک اصیل فی الحکمة عربی و جدیدان بمدنی علومها و خلیق. . .» پس بعقیده مؤلف تاریخ میتواند در ردیف علوم در آید.

انسان بالطبع اجتماعی است و اجتماع یعنی نتیجه احتیاجات متقابل و لزوم تعاون اجتماع مرکز یا شهر یا مدینه لازم دارد پس انسان بالطبع مدنی است یعنی بسوی تمدن و عمران می رود همین عمران (Civilisation) موضوع علم تاریخ را تشکیل میدهد چنانکه کمیت موضوع علوم ریاضی و ماده موضوع علوم فیزیک را بوجود می آورد. بعد از شرح احتیاج انسان به اجتماع و تمدن مؤلف شروع به شرح شرایط طبیعی تمدن یا عمران می بردارد و از تاثیر آب و هوا و ظهور نژادهای مختلف و تاثیر تقسیمات جغرافیائی و اقلیم بحث میکند. سپس مطالعاتی شایان در تمدن اولیه و خواص ملل بدوی و وحشی بعمل می آرد که غالباً عقایدش با عقاید علمای متأخر سازگار است بخصوص در شرح احوال قبائل بدوی و طریق تطور آنان چون خود از نزدیک مشاهدات دقیق و تجارب مستند بجا آورده مطالب بس سودمند و منطقی می آورد و تاثیر محیط و طرز معیشت و اکتساب غذا و نوع غذا را در اخلاق و سجایا و رشد ملل با استدلال و بیانی روشن مبین میسازد و فرقه های بین زندگانی روستائی و شهری را شرح می دهد و از اینکه روستا مهد اول تمدنست و اقوام روستائی با وجود خشونت طبیعی در صفای اخلاق بشهرها تفوق دارند سخن میراند و بدین طریق اشاره ای بصفا و صحت زندگانی طبیعی و فطری و به فساد و انحطاط زندگانی شهری اشارتی می کند. در طی این مبحث مؤلف از استمداد فطری و رشادت و نیرو و سایر خواص جسمانی و روحانی اقوام بدوی به تفصیل سخن میراند. در این ضمن بحثی مشبع از عرب به بیان می کشد و محاسن و معایب آن قوم را با کمال شهامت می گوید که این اعتدال او در قضاوت آنهاست

در آلمان حیزت انگیز است. بخصوص کسه در جای دیگر در مواردی بی‌معا با فضایل ایرانیان را ذکر می‌کند و آنانرا نسبت به عرب برتر می‌شمارد.

بعد ازین مبحث مؤلف وارد موضوع نشأت و تشکیل حکومتها و عوامل و شرایط ترقی و انحطاط آنها می‌گردد و در حقیقت مطالعاتی شایان در علم سیاست مدن به‌عمل می‌آورد و افکار و اصولی در آنیاب بیان می‌کند که قرن‌ها بعد نویسندگانمانند منتسکیو در غرب زمین همان افکار را با سلوپی تازه تر گفتند. در حین بحث از سیاست مدن مطالبی بس عمیق در باب اقتصادیات طرح می‌کند و عوامل ثروت و سعه و فقر و استیصال اقوام را با استدلال و توضیح می‌نمایاند و الحق مانند استادان اقتصاد عصر ما سخن می‌گوید. بدیهی است در بحث از تمام این مسائل بطوریکه در فوق هم متذکر شدم مقصودش استخراج احکام فلسفی و نتایج علمی است نه وصف یا نقل اوضاع و احوال. انسان هنگامیکه مباحثی را مانند آنچه در باب مراحل ترقی و تمالی ملل در راه تمدن بیان کرده می‌خواند و عوارض ذاتی مرحله عمران و منتهی شدن آن بمرحله حضارت (Culture) را بنخوبیکه مثلا در فصل هجدهم کتاب اول از فصل چهارم تشریح شده مطالعه می‌کند گاهی چندان بمقاید شبیه به تعلیمات متاخرین بر می‌خورد که تصور می‌کند کتاب یکی از فلاسفه معاصر تاریخ مانند اسپنکالر (۱) را می‌خواند.

در ضمن همین فصل چهارم است که مؤلف مبادرت به تعریف انواع حکومتها و کسبها و صنایع و علوم می‌کند و از این لحاظ در حقیقت کتاب او را میتوان بنظر قاموس العلوم یا محیط المعارف هم نگاه کرد. شاید آنچه استاد در فصل ششم کتاب اول در باب علوم و تصنیف و طبقه بندی آن گفته است یکی از بهترین تصنیفات مربوط باین موضوع در عالم اسلام باشد و در ردیف اول نظائر کتاب الفهرست ابن الندیم یا الاحیاء العلوم حجة الاسلام غزالی بشمار آید.

این بود شمه‌ای در باب اهمیت تعلیمات يك دانشمند اسلامی در پانصد سال پیش در خصوص فلسفه تاریخ. شاید در اینموقع ذکر نکته‌ای هم بجا باشد که ابن خلدون با وجود اینکه از وقایع تاریخ با نقل ساده آنها نمی‌گذرد و پی‌اسباب و علل و هدف و معنی و اصول و قواعد اجتماعی آنها می‌گردد یعنی از تاریخ بفرسافه تاریخ تمایل می‌کند خودش نمی‌خواهد امور عالم را منحصرأ مستند باحکام عقلی بشر و فنون حکمت و فلسفه بداند بطوریکه اظهارات او در موارد عدیده بالخاصه در فصل ششم از کتاب اول که از علوم بحث می‌کند و مخصوصا

در فصل دهم همین فصل ششم که از علم کلام صحبت میکنند نیز از فصل بیست و چهارم نیک پیداست که وی ایمان و عقیده با حکام دین را مقدم می‌شمارد و تضاد عقول و احکام فلسفه را کافی نمی‌داند. نکته دیگر آنکه در سرتاسر کتاب آنچه بخواننده محسوس می‌گردد اهتمام مؤلف به تحقیق و تضاد عالمانه در مسائل است و از تعصب و طرفگیری و مبالغه پرهیز میکند و حقایق را گرچه برخلاف تمایلات خودش باشد فاش می‌گوید. برای مثال میتوان از تضاد آزادانه او مورد مقایسه عرب با ایرانیان صحبت کرده بطوریکه در فوق هم اشارت رفت در فصول مختلف از فضیلت ایرانی نسبت به عرب و برتری ایرانیان در فرهنگ و دانش گوشزد و در مواردی نظیر مبحث فصل سی و پنجم از فصل چهارم کتاب اول این مطلب را آشکارا بیان و تحلیل میکند، و اینگونه بیطرفی در چنان زمانی و در میان قوم متعصبی مانند عرب الحق صفت بارز نادریست و نیک نشان میدهد که مؤلف دانشمند تعالیم اصولی قرآن کریم را نظیر آنچه فرمودند «انما یخشى الله من عباده العلماء... ان اکرمکم عندالله اتقیکم» از روی ایمان پیروی مینموده است.

این مختصر تذکری بود در باب تحقیقات ابن خلدون از لحاظ فلسفه تاریخ. و حقیقت امر اینست که تالیف مهم و ارجمند استاد سزاوار مطالعات بیش از اینهاست و جا دارد دانشمندان تالیف مزبور را نه تنها از این لحاظ بلکه از لحاظ اقتصادیات و اجتماعیات که می‌گویند اگست کنت فرانسوی واضح آنست مورد تدقیق و تشریح مفصل عالمانه قرار دهند. چنانکه فاضل مصری دکتر طه حسین از نظر علم الاجتماع کتابی مستقل راجع باین مؤلف بزرگ اسلامی برشته تحریر کشیده است.

تبریز، مهرماه ۱۳۲۹، دکتر رضا زاده شفق